

مقدمه‌ای بر سیرتکوین مطالعات بین‌المللی

● نوشته: وحید بزرگی

و «فرانک کلوگ» آمریکایی به تلاشهایی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به وسیله جامعه ملل دست زدند. همچنین، محققان بسیاری چون «سرافرد زیرمن» و «فیلیپ نونل - بیکر» انگلیسی و «جی.تی. شاتول» و «بی.تی. مون» آمریکایی کتابها و مقاله‌های مطولی در مورد صلح و امنیت بین‌المللی نوشتند. این نویسندگان به «آرمانگرایان» معروف شدند. تجلی این گرایش را در اندیشه‌های متفکران اجتماعی نظیر «سن - سیمون»، «ویلیام لد» (Ladd)، «ریچارد کابدن»، «آلدوس هاکسلی»، «برتراند راسل»، «وودرو ویلسون»، «مهاثا گاندی»، «مارگارت مید»، و غیره می‌توان دید.

تجویزگرایی (normativism) سنگ بنای این گرایش را تشکیل می‌دهد. اینان معتقدند که افراد نباید همچون گذشته عمل کنند، بلکه باید رفتارهای غیرمؤثر را کنار گذاشته و براساس دانش، عقل، همدردی و خویشتنداری عمل کنند. از این دیدگاه، سیاست یعنی هنر خوب حکومت کردن نه هنر استفاده از ممکنات. طرفداران این مکتب، صلح‌طلبان، فدرالیستهای جهانی، بشردوستان، قانون‌گرایان، و اخلاق‌گرایان را شامل می‌شوند. پیشرفت‌گرایی (progressivism) از خصوصیات این مکتب است.

پس از سال ۱۹۳۰ تحولی پدید آمد، و این زمانی بود که «عصر بحران» به وسیله اقدامات تجاوزکارانه ژاپن و سپس ایتالیا و آلمان آغاز شد. بدین ترتیب، در اواخر دهه ۱۹۳۰ و در دهه ۱۹۴۰ محققان زیادی چون «راینهولد نیبور»، «ان.جی. اسپایکمن»، «اچ.جی. موگنتا»، «کونینسی رایت»، «اف.ال. شومان»، «جی.اف. کنان»، «آرنولد لفرز»، «کنت تامسون»، و غیره روی کار آمدند. اینان سیاست را به منزله «مبارزه قدرت» تعریف کردند و برای «منافع ملی» اهمیت بسیار قائل شدند. از نظر این محققان، مبارزه قدرت را باید در چارچوب منافع ملی در نظر گرفت. این نویسندگان، «واقعگرایان» خوانده شدند. این مکتب نیز هنجارآفرین و تجویزی است و کاربرد فنون سیاسی غیراخلاقی و قدرت‌گرایانه را توصیه می‌کند.

طرفداران این مکتب از «نیکولوماکیاولی» الهام گرفته‌اند. عمل‌گرایی از خصوصیات این مکتب است. هر دو گروه آرمانگرایان و واقعگرایان برچسب «سنت‌گرایی» خورده‌اند.^۲

از نظر «رونالد چیلکوت» (۱۹۸۱)، ویژگیهای سنت‌گرایی عبارتست از: ارتباط متقابل واقعیت و ارزش؛ ذهنی، تجویزی، و هنجار آفرین بودن؛ کیفیت‌گرایی؛ توجه به قانونمندیها و بی‌قاعدگی‌ها؛ توجه به یکایک کشورها، توجه به شکل‌بندیها، و غیرتطبیقی بودن؛ توصیفی و ایستابودن؛ توجه به ساختارهای رسمی؛ تاریخی یا غیرتاریخی بودن؛ قوم‌مداری و بویژه تمرکزوری نظامهای دموکراتیک اروپای غربی.

● رفتارگرایی

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تحول مهم دیگری در رشته روابط بین‌الملل پدید آمد. در این زمان، نسل جدیدی از محققان جوان به سمت رفتارگرایی و تجربه‌گرایی گرایش یافتند. نویسندگان برجسته ایالات متحده کوشیدند با اقتباس از علوم اجتماعی مختلف نظیر جامعه‌شناسی، روانشناسی، و اقتصاد، به مطالعات سیاسی خود شکل تازه‌ای بخشند. همچنین از علوم دیگر مثل سیرنیتیک، زیست‌شناسی، انسان‌شناسی، آمار، و مهندسی مکانیک نیز کمک

● روابط و سیاست بین‌الملل، با توجه به مسائل اساسی جنگ و صلح و در نتیجه رفتار واقعی «دولتها» براساس عنصر «قدرت»، داستانی بسیار طولانی دارد. ردهای آن را در عصر باستان در آثار کایتیلیای هندی، توسیدید یونانی و یا اندیشمندان چینی می‌توان یافت. در عصر میانه، می‌توان به آثار کسانی چون دانته ایتالیایی و بپردو بوئا و اریک کروسه فرانسوی اشاره کرد. با این حال، در عصر نوین، با آثار «واقعگرایانه» یا «آرمانگرایانه» بسیار زیادی روبرو هستیم، آثار حقوقدانان بزرگی نظیر «گروسیوس»، «هوفندورف»، «بنتام»، «فنونیک»، و «آپنهام»؛ فیلسوفانی مثل «آبه دوسن پیر»، «روسو»، «کانت»، و «گرین»؛ سیاستمدارانی چون «ماکیاولی»، «کاسلری»، «کلنل هاوز»، و «کیسینجر»؛ روزنامه‌نگارانی مانند چانو (Ciano)، «شایرر»، «لیهمان»، و «فیشر»؛ مفسران سیاسی نظیر «پن»، و «پین»؛ متخصصان جغرافیای سیاسی مانند «اسپایکمن»، و «مکیندر»؛ مورخانی چون «اچ.جی. ولز»، «آرنولد توین بی»، «ای.اچ. کار»، و «سی.آ. برد»؛ نویسندگان تاریخچه جامعه ملل مانند «جی.بی. والترز»، و «سی.کی. ویستر»؛ مدافعان ایجاد نظام امپراتوری یا فراملی نظیر «بی.تی. مون»، و «جی.آ. هابسون»؛ سیاستمداران برجسته دنیا مثل «وودرو ویلسون»، «آدولف هیتلر»، و «وینستون چرچیل»؛ به علاوه نظریه پردازان مهمی چون «اف.ال. شومان»، «کونینسی رایت»، و «اچ.جی. مورگنتا» (جوهری، ۱۹۸۹، ص ۳-۴). با این همه، مطالعه رسمی و منظم روابط بین‌الملل در دانشگاهها تنها پس از جنگ جهانی اول شروع شد و پس از جنگ جهانی دوم نیز این روند شدت گرفت و سعی شد که رشته روابط بین‌الملل به یک «علم» مبدل شود.

در مورد مرحله بندی سیر مطالعات روابط بین‌الملل، نویسندگان مختلف روشهای متفاوتی پیش گرفته‌اند. برای مثال، «فردریک بیرسون» و «مارتین راجستر» (۱۹۸۴) مطالعات روابط بین‌الملل را به چهار نمونه عالی (Paradigm) آرمانگرا، واقعگرا، نوگرا (modernist)، و مارکسیستی، و سه روش سنت‌گرا، رفتارگرا، فرارفتارگرا تقسیم کرده‌اند. «هدلی بول» (۱۹۷۵) نیز این مطالعات را به چهار موج آرمانگرایان یا تکامل‌گرایان (دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰)، واقعگرایان یا محافظه‌کاران (اواخر دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۴۰)، رفتارگرایان یا دانشمندان علوم اجتماعی (اواخر دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰)، و فرارفتارگرایان (دهه ۱۹۷۰ به بعد) تقسیم کرده است. ولی این مطالعات را عمدتاً به سه مرحله سنت‌گرایی (شامل دو جریان آرمانگرایی و واقعگرایی)، رفتارگرایی، و فرارفتارگرایی تقسیم می‌کنند که در این سه مرحله نیز شاهد سه مجادله هستیم: مجادله آرمانگرایان و واقعگرایان (در داخل مرحله سنت‌گرایی)، مجادله سنت‌گرایان و رفتارگرایان، و مجادله رفتارگرایان و فرارفتارگرایان.

● سنت‌گرایی

پس از جنگ جهانی اول، بسیاری از سیاستمداران جهان مانند «آستن چمبرلین» انگلیسی، «آرستیدبریان» فرانسوی، «گوستاف اشترازمان» آلمانی،

گرفته شد. «دیوید ایستون» و «گابریل آلموند»، با الهام گرفتن از آثار نظریه پردازان اجتماعی مانند «تالکوت پارسونز»، مدل «نظریه سیستمها» را برای مطالعه سیاست ملی و بین المللی بوجود آوردند. «ام.آ. کاپلان» این مدل را به طور اخص در مطالعه نظام بین الملل و فرایندهای آن به کار برد. «توماس شلینگ» و «کنت بولدینگ» از حوزه اقتصاد؛ «هرمن کان» از حوزه مهندسی و فیزیک؛ «آنانول راپوپورت» و «کارل دویچ» از حوزه زیست شناسی؛ «آلبرت والستتر» از حوزه منطق ریاضی؛ «اچ.دبلیو. بروک»، «ریچارد اسنایدر» و «بی.سایپن» از حوزه سبیرنتیک، و عده دیگری از سایر حوزه ها به سوی رشته روابط بین الملل را آوردند. شمار بسیاری از محققان جدید، برای شناخت و تبیین واقعیت سیاست بین الملل به گونه ای صرفاً تجربی، دست به ایجاد انواع جدیدی از روشها، ابزارها، فنون، استراتژیها، نمونه های عالی، و غیره زدند. اینان تجویزگرایی را کاملاً رها کردند و در عوض کوشیدند رشته روابط بین الملل را به یک «علم» تبدیل کنند. رفتارگرایان تلاش کردند دانش تصدیق پذیر (verifiable) را جایگزین اعتقادات ذهنی کرده و شواهد آزمون پذیر را به تأثیرگرایی (impressionism) و شناخت شهودی بیفزایند. به طور خلاصه، رفتارگرایی به عنوان واکنشی در مقابل سنت گرایی در پی آن بود که هم در «محتوای» علم سیاست و هم در «روش» مطالعه آن تحولی ایجاد کند. بدین ترتیب، گستره علم سیاست وسیع تر شد. علم سیاست به جای محدود ماندن در مطالعه حکومت یا ساختارهای سیاسی رسمی، هرگونه فعالیت جمعاعات انسانی در رابطه با قدرت و اقتدار را در بر گرفت.

رفتارگرایان به «بودها» توجه دارند نه به «بایدها». هدف این مکتب آن است که ماهیتی توصیفی، تبیینی، و پیش بینی کننده داشته باشد، نه خصلتی هنجار آفرین و تجویزی. بدین سان، به نظر می رسد که هر یک از مراحل تکوین رشته سیاست و روابط بین الملل بر اساس بنیادهای فلسفی کاملاً متفاوتی، از حد «تجویزگرایی» گرفته تا حد «تجربه گرایی» استوار بوده است.

«دیوید ایستون»^۱ اصول رفتارگرایی را چنین برمی شمرد: (۱) جستجوی «قانونمندیها» یا همانندیهای رفتارهای سیاسی، که آنها را می توان در قالب تعمیمات یا نظریه ها بیان کرد؛ (۲) «تصدیق» یا آزمون اعتبار این تعمیمات یا نظریه ها؛ (۳) کاربرد «فوننی» برای تحصیل و تفسیر داده ها؛ (۴) «کمی سازی» (quantification) و اندازه گیری در ثبت داده ها؛ (۵) «ارزشها»؛ تفکیک گزاره های مربوط به ارزش گذاری اخلاقی از گزاره های مربوط به تبیین تجربی؛ (۶) «نظم بخشیدن» به تحقیق؛ (۷) «علم محض» یعنی تلاش برای شناخت و تبیین رفتارها قبل از کاربرد دانش در جهت رفع مشکلات اجتماعی؛ و (۸) «همگرایی»: تلفیق تحقیقات سیاسی با تحقیقات سایر علوم اجتماعی (مطالعات میان رشته ای).

از نظر «چیلکوت» نیز ویژگیهای رفتارگرایی عبارت است از: تفکیک واقعیت از ارزش؛ غیرتجویزی، عینی، و تجربی بودن؛ کمیّت گرایی؛ توجه به قانونمندیها و همانندیها؛ تطبیقی بودن و توجه به چندین کشور؛ انتزاعی، محافظه کار، و ایستابودن؛ توجه به ساختارها و کارکردهای غیررسمی (گروهی)؛ غیرتاریخی بودن؛ قوم مداری و بویژه توجه به مدل انگلیسی - آمریکایی.

در علوم اجتماعی، رفتارگرایان نوعاً مدل تبیینی فرضی - قیاسی (hypothetical - deductive) را اختیار کرده اند. «کارل همپل»، «ارنست نیگل» (Ernest Nagel) و «کارل پوپر» از جمله فیلسوفان مهمی هستند که به تشریح این مدل پرداخته اند و دانشمندان رفتارگرایی علم سیاست از آنها الهام گرفته اند (البته نظرات «پوپر» تا حدودی با اثبات گرایی منطقی شدید «همپل» و «نیگل» تفاوت دارد). در مدل فرضی - قیاسی، تبیین و پیش بینی به لحاظ منطقی یکسان تلقی می شود. مدل دیگری که بین دانشمندان علم سیاست از مقبولیتی ضمنی ولی گسترده برخوردار بوده است، مدل استقرایی است. دوام مدل استقرایی در علم سیاست و علوم دیگر صرفاً نه به خاطر تأکید آن بر «حقایق» بلکه همچنین به خاطر سازگاری عملی آن با ایدئولوژی مقدس و رسمی «فرضی - قیاسی» است. تفاوت این دو مدل در واقع بیشتر به نقطه تأکید و زاویه دید آنها مربوط می شود و اختلافی عمیق و اساسی میان آنها نیست. مدل استقرایی اساساً عکس برگردان مدل فرض - قیاسی است (ایرادات آنها نیز عکس یکدیگر است). به دلایل نسبتاً مشابهی، هیچیک از این دو مدل، ماهیت و نقش نظریه ها در تبیین را بخوبی نشان نمی دهد. از همین رو، هر دو مدل از ایجاد شالوده مناسی برای تبیین عاجز است. بدین ترتیب، دانشمندان رفتارگرایی علم سیاست خود را در معرض یک معضل قرار داده اند: یا باید با داده ها شروع کنند، که در این صورت فراتر رفتن از ماهیت اختصاصی و جزئی «حقایق» خاص و دستیابی به یک شناخت و معرفت کلی تر و عام تر غیر ممکن است؛ یا باید با مفاهیم شروع کنند، که در این صورت نیز فراتر رفتن از ماهیت کلی و مثالی مقوله ها و دستیابی به شناخت مناسی از موارد خاص و جزئی غیرممکن است.

«جان گانل» (۱۹۶۹) نیز پس از اشاره به اینکه نظریه پردازی در علوم اجتماعی عمدتاً بر اساس مدل قیاسی صورت گرفته است، اعتبار این مدل را هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی زیر سؤال برده است. وی می گوید که دانشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی از فلسفه علم و فیلسوفانی چون «همپل» و «نیگل» متأثر بوده و مدل قیاسی، اندیشه تشابه علوم طبیعی و اجتماعی، و منطق تبیین علمی را از آنها گرفته اند. «همپل» برجسته ترین بانی مدل قیاسی به عنوان اساس وحدت روش شناختی کلیه علوم تجربی است. بنیان فلسفی این مدل را تجربه گرایی منطقی تشکیل می دهد. «گانل» پس از نقد این رویکرد، به نسبت تبیین علمی یا «رفتارگرایی» (contextualism) اشاره می کند. وی در جای دیگری (۱۹۶۸) با تأیید نظریه «توماس کوهن»، می گوید که هرگونه جهت گیری، چارچوب تحلیلی، تعریف، مدل یا روشی، بر اساس پیش فرضهایی در مورد ماهیت جهان مورد بررسی استوار است و این بنیاد فلسفی علوم اجتماعی را تشکیل می دهد. مسائل مفهومی مثل شناسایی داده های سیاسی را نه می توان تا حد مسائل تجربی تقلیل داد و نه می توان آنها را با صوری سازی و عملیاتی کردن مفاهیم حل و فصل نمود.

رفتارگرایان به «بودها» توجه دارند نه به «بایدها». هدف این مکتب آن است که ماهیتی توصیفی، تبیینی، و پیش بینی کننده داشته باشد، نه خصلتی هنجار آفرین و تجویزی. بدین سان، به نظر می رسد که هر یک از مراحل تکوین رشته سیاست و روابط بین الملل بر اساس بنیادهای فلسفی کاملاً متفاوتی، از حد «تجویزگرایی» گرفته تا حد «تجربه گرایی» استوار بوده است.

«دیوید ایستون»^۲ اصول رفتارگرایی را چنین برمی شمرد: (۱) جستجوی «قانونمندیها» یا همانندیهای رفتارهای سیاسی، که آنها را می توان در قالب تعمیمات یا نظریه ها بیان کرد؛ (۲) «تصدیق» یا آزمون اعتبار این تعمیمات یا نظریه ها؛ (۳) کاربرد «فوننی» برای تحصیل و تفسیر داده ها؛ (۴) «کمی سازی» (quantification) و اندازه گیری در ثبت داده ها؛ (۵) «ارزشها»؛ تفکیک گزاره های مربوط به ارزش گذاری اخلاقی از گزاره های مربوط به تبیین تجربی؛ (۶) «نظم بخشیدن» به تحقیق؛ (۷) «علم محض» یعنی تلاش برای شناخت و تبیین رفتارها قبل از کاربرد دانش در جهت رفع مشکلات اجتماعی؛ و (۸) «همگرایی»: تلفیق تحقیقات سیاسی با تحقیقات سایر علوم اجتماعی (مطالعات میان رشته ای).

از نظر «چیلکوت» نیز ویژگیهای رفتارگرایی عبارت است از: تفکیک واقعیت از ارزش؛ غیرتجویزی، عینی، و تجربی بودن؛ کمیّت گرایی؛ توجه به قانونمندیها و همانندیها؛ تطبیقی بودن و توجه به چندین کشور؛ انتزاعی، محافظه کار، و ایستابودن؛ توجه به ساختارها و کارکردهای غیررسمی (گروهی)؛ غیرتاریخی بودن؛ قوم مداری و بویژه توجه به مدل انگلیسی - آمریکایی.

پس از توضیحات کلی بالا، باید گفت که ریشه رفتارگرایی در سیاست را باید در دو تحول فکری - والته مرتبط - در قرن حاضر دانست، یکی در فلسفه و دیگری در روانشناسی. در روانشناسی باید به کارهای «ایوان پاولف» روسی و «جان واتسون» و «بی.اف. اسکینر» آمریکایی اشاره کرد.

فرار رفتارگرایی

در دهه ۱۹۷۰، محدودیتها و خطرات رفتارگرایی شناخته شد. دیوید ایستون «انقلاب فرار رفتاری» در علم سیاست را اعلام کرد و بدینسان در سال ۱۹۷۰ مرحله جدیدی آغاز شد: عصر فرار رفتارگرایی. «تنودور کولومبیس» و «جیمز وولف» (۱۹۹۰) معتقدند که فرار رفتارگرایی تلفیقی از دیدگاههای قبلی (آرمانگرایی، واقعگرایی، مارکسیسم، رفتارگرایی) است. فرار رفتارگرایی نشانگر ردّ تجربه گرایی شدید و در عوض توجه مجدد به هنجارها و ارزشها در تحلیل سیاسی است. حرف اصلی فرار رفتارگرایان، ردّ دوگانگی کاذب تجویزگرایی و تجربه گرایی، و بر این اساس، تصدیق مجدد ارتباط واقعیت و ارزش است. یکی از مفروضات فرار رفتارگرایی آن است که تفکیک دو حوزه تجربی و تجویزی از یکدیگر بر نوعی معرفت شناسی ناقص مبتنی است و در

این نویسندگان راجع به «روانشناسی رفتاری» مطالب زیادی نوشتند و تأکید کردند که برای تبیین رفتار انسان باید مدل محرک - پاسخ را به کار برد. تحول دیگر در عالم فلسفه رخ داد. طرفداران اثبات گرایی منطقی، با الهام گرفتن از «دیوید هیوم»، روی تفکیک حقایق و ارزشها از یکدیگر تأکید کردند. جان کلام روانشناسی رفتاری و اثبات گرایی منطقی، هر دو، را تجربه گرایی محض تشکیل می دهد (جوهری، ۱۹۸۹).

«جان نلسون» (۱۹۷۵) معتقد است که اکثر منتقدان رفتارگرایی در علم سیاست، به فلسفه علوم طبیعی متوسل شده اند. این امر چندان تصادفی نیست، زیرا خود رفتارگرایان نیز دائماً به اصطلاحات، نمونه های عالی، و مثالهای فلسفه علوم طبیعی متوسل شده اند.

علمی» توماس کوهن استناد کرده‌اند. هرچند ارتباط فلسفه و تاریخ علوم طبیعی را با شناخت علوم اجتماعی نمی‌توان انکار کرد، ولی این اتکای شدید به فلسفه و تاریخ علوم طبیعی، اساس فلسفی و اجتماعی مطالعه منظم سیاست را دچار ابهام می‌سازد و میان عملکرد و نظریه پردازان دانشمندان علم سیاست شکاف ایجاد می‌کند. به گفته «مایکل کرن»، رفتارگرایان به وحدت روش شناختی علم سیاست و علوم طبیعی معتقدند و بر همین اساس مدل علوم طبیعی به وسیله آنها به علوم اجتماعی راه یافته است. در حالی که رفتارگرایان روی مفهوم «علم متعارف» (normal science) «کوهن» تاکید کرده‌اند، رفتارگرایان بر مفاهیم «علم نامتعارف» و «انقلابهای علمی» کوهن تکیه داشته‌اند، که البته این نیز خود متضمن فرض وحدت در کلیه تحقیقات علمی است. آنچه باید گفت، آن است که اتکای هر دو گروه رفتارگرایان و فرار رفتارگرایان به متون فلسفه علم، لزوماً به شناخت ماهیت علم سیاست و سایر علوم اجتماعی کمک نمی‌کند.

«ترنس بال» (۱۹۷۶) با اشاره به پذیرش و سپس رد نظریه کوهن از سوی دانشمندان علم سیاست، از نظریه «ایمره لاکاتوش» (Imre Lakatos) دفاع می‌کند. «لاکاتوش» به جای مفهوم نمونه عالی (Paradigm)، مفهوم «برنامه‌های تحقیقاتی» را مطرح می‌کند. «لاکاتوش» و «کوهن» هر دو معتقدند که برخلاف عقیده تجربه‌گرایان سنتی، نظریه‌ها به وسیله واقعیات «باطل» نمی‌شود. ولی «لاکاتوش» معیار تفکیک علم از غیر علم را «عقلی» دانسته، حال آنکه «کوهن» این معیار را غیر عقلی و به لحاظ تاریخی متغیر می‌داند. بعلاوه، «لاکاتوش» مدعی است که نظریه وی با تاریخ علم، و به طور اخص با نحوه مورد انتقاد، اصلاح و حتی ابطال قرار گرفتن نظریه‌های علمی در گذشته، تطبیق می‌کند. «لاکاتوش» صرفاً در پی توصیف چگونگی تحول علم نیست، بلکه می‌خواهد یک «نظریه پیشرفت علمی» - پیشرفتی انتقادی و عقلی - ارائه کند. به نظر «ترنس بال»، نظریه «لاکاتوش» اولاً از سقوط ما در دو ورطه نسبی‌گرایی «کوهن» و صورت‌گرایی اثباتی جلوگیری می‌کند، و ثانیاً اکنون شکاف میان نظریه سیاسی «سنتی» یا «تجویزی» از یک سو و علم سیاست از سوی دیگر را تا حد زیادی از میان برده است.

«ریچارد منسباخ» و «بیل فرگوسن» (۱۹۸۶) با نفی پیشرفت‌گرایی کوهن در علوم اجتماعی، متی‌کوشند در مورد ظهور و رقابت اندیشه‌ها در روابط بین الملل، تعبیری غیر از تعبیر کوهن عرضه کنند. به گفته این دو نویسنده، کوهن معتقد است که تغییر نمونه عالی نه به خاطر تغییر جهان طبیعت، بلکه به خاطر ظهور استثنائاتی است که با نمونه عالی موجود سازگار نیست. ولی در علوم اجتماعی و سیاست، خود واقعیات اجتماعی و جهان سیاست نیز تغییر می‌کنند. به علت همین تغییر و دگرگونی، گذشته‌گرایی محض (retrospectivism) در نظریه پردازان از ارزش محدودی برخوردار است. تغییر جهان موجب تغییر روح زمان (Zeitgeist)، چارچوب مرجع یا الگوی مفهومی (Frame of reference)، عادات جامعه، علایق هنجاری و زبان سیاسی می‌گردد. براین اساس، تغییر نمونه‌های عالی معلول تغییر روح زمان است نه معلول ظهور استثنائات. تغییر جهان باعث پیدایش مسائل، نیازها، و فرصتهای جدیدی می‌گردد. تغییر در سلسله مراتب و اولویت مسائل نیز باعث تغییر سلسله مراتب و اولویت ارزشهای معطوف به آن مسائل می‌شود. به همین ترتیب، تغییر سلسله مراتب مسائل و ارزشها موجب پیدایش علایق هنجاری تازه‌ای می‌شود که آن را روح هنجاری زمان می‌خوانیم. این تحول هنجاری همواره حول چند محور یا متغیر هنجاری صورت می‌گیرد: تغییر پذیری - تغییر ناپذیری، خوش بینی - بدبینی، رقابت - مشارکت، و نخبه‌گرایی - نخبه ناگرایی. بدین ترتیب، به جای تغییر نمونه‌های عالی، با تغییر علایق هنجاری روبرو هستیم. با تغییر نگرشهای هنجاری، تعابیر غالب نیز عوض می‌شود. برخلاف عرصه علوم، در روابط بین الملل و سیاست - همچون هنر و ادبیات - مکاتب فکری غالب، بخشی از روح زمان بوده و در مسیر فرهنگ حرکت می‌کنند.

پس از مرور سه جریان سنت‌گرایی، رفتارگرایی، و فرار رفتارگرایی، بدنیست نگاه کوتاهی به تصویر «آرندلیهارت» (Arend Lijphart) و «رونالد چیلکوت» (R.H. Chilcote) در مورد سیر تکوین مطالعات روابط بین الملل و سیاست بیندازیم. «آرندلیهارت» (۱۹۷۴) معتقد است که نظریه پردازان در حوزه روابط بین الملل با الگوی کلی تکامل رشته‌های علمی از نظر توماس کوهن تطبیق می‌کند. نمونه‌های سنتی تا دهه ۱۹۵۰ حاکم بود. اساس این

نتیجه به بیدایی تعارضات، نارسائیها، و ابهاماتی نظری می‌انجامد به اعتقاد فرار رفتارگرایان، تحقیق باید با مسائل اجتماعی و سیاست‌گذاری ارتباط داشته باشد و به همین خاطر «مهندسی اجتماعی» و «علم سیاست‌گذاری» قوت گرفته است: از سطح مشاهده و تبیین و توصیف فراتر رفتن و با هر عرصه عمل نهادن. بر این اساس، می‌توان گفت که فرار رفتارگرایی در پی آن است که به دانشمندان علم سیاست، خصلتی سیاسی بخشد.

از نظر «دیوید ایستون» (۱۹۶۹)، فرار رفتارگرایی در «حفظ ارتباط با مسائل جاری» و «عمل» خلاصه می‌شود. «ایستون» در توضیح این امر اصول فرار رفتارگرایی را چنین برمی‌شمرد:

(۱) محتوا بر فن، و به عبارت دیگر توجه به مسائل مبرم جامعه بر ابزارهای تحقیق، ارجحیت دارد؛ (۲) رفتارگرایی متضمن ایدئولوژی محافظه‌کاری تجربی و اجتماعی است و به جای توجه به واقعیات جاری، در انتزاع و توصیف و تحلیل صرف غرق می‌شود؛ (۳) بیطرفی ارزشی علم، تفکیک حقایق از ارزشها، و جدایی مفروضات غیرممکن است؛ (۴) روشنفکران باید مسئولیت جامعه را به دوش کشند، از ارزشهای انسانی دفاع کنند، و به تکنیسین‌هایی تبدیل نشوند که فقط به فنون توجه دارند و از مسائل اطراف خویش بریده‌اند؛ (۵) روشنفکران باید دانش را در راه اصلاح جامعه به کار بندند؛ (۶) روشنفکران باید در کشمکشهای اجتماعی و روند سیاسی کردن نهادهای علمی و حرفه‌ها شرکت جویند.

از نظر «چیلکوت»، ویژگیهای فرار رفتارگرایی عبارت است از: بیوند واقعیت و ارزش با عمل و مسائل جاری؛ انسان‌گرایی؛ توجه به مسائل کاربردی، و تجویزگرایی؛ تلفیق کیفیت‌گرایی و کمی‌گرایی؛ توجه به قانونمندیها و بی‌قاعدگی‌ها؛ تطبیقی بودن و توجه به چندین کشور؛ نظری، بنیادی، و تحول‌گرا بودن؛ تمرکز روی روابط و منازعات طبقاتی و گروهی؛ کل‌گرایی (holism)؛ و بذل توجه ویژه به جهان سوم.

در عصر فرار رفتارگرایی شاهد جهت‌گیری التقاطی، تنوع رویکردها، و تاکید بر بازیگرانی سیاسی غیر از دولتهای ملی هستیم. از این گذشته، اهمیت دادن به اقتباس مطالب سودمند از سایر علوم اجتماعی چنان گسترش یافته است که کلیه مکاتب و گرایش‌ها از آزادگرایی (لیبرالیسم) تا مارکسیسم و وجودگرایی (اگزیستانسیالیسم) را دربر می‌گیرد. «جیمز دونرتی» و «رابرت فالترزگراف» (۱۹۹۰) معتقدند که در حال حاضر، تفرقه حاکم بر نظریه روابط بین الملل صرفاً با تاتاب ماهیت نامتجانس نظام جهانی، از جمله تنوع رویکردهای حاکم بر مطالعات بین‌المللی و رشد یک جامعه تحقیقاتی که دستخوش تنوع و پراکندگی بی‌سابقه سیاسی، ایدئولوژیک، و جغرافیایی است می‌باشد. به همین خاطر، این دو نویسنده معتقدند که اگر روابط بین‌الملل خصلتی میان رشته‌ای دارد، پس، از گستره‌ای جهانی برخوردار است. پیدایش بازیگرانی جدید در بسیاری از بخشهای جهان، جهانی شدن مطالعات بین‌المللی - چرخش از اروپای غربی و ایالات متحده به جانب عرصه بسیار گسترده‌تر جهانی - را تشدید خواهد کرد. در چنین شرایطی، چشم‌انداز دستیابی به یک نمونه عالی جامع و همه‌پذیر یا یک نظریه وحدت‌بخش در سالهای آینده احتمالاً رو به افول خواهد رفت. به عنوان مثال، «هیوارد آلکر» و «توماس بیرستکر» معتقدند که باید روابط بین الملل را به منزله «نقطه تقارب و وحدت رویکردهای رفتاری - علمی، مارکسیستی - دیالکتیکی، و سنتی» تلقی کنیم و بدین وسیله تنوع و تفرقه کنونی را مهار سازیم. به عبارت دیگر، با توجه به افزایش احتمالی مسائل مبرم سیاسی، در صورت امکان باید میان نظریه تجربی - تحلیلی و نظریه تجویزی، و میان تحقیقات بنیادی و کاربردی، توازن مقبولی بوجود آورد. بهر صورت، جهانی شدن مطالعات بین‌المللی، همراه با تنوع نمونه‌های عالی، مستلزم میزان متناسبی از آزادی تحقیقاتی است.

«مایکل کرن» (۱۹۷۷) معتقد است که هر دو جریان رفتارگرایی و فرار رفتارگرایی از فلسفه و تاریخ علوم طبیعی تاثیر پذیرفته است. رفتارگرایی شدیداً از فلاسفه علوم طبیعی نظیر «کارل همپل» و سایر طرفداران مکتب فلسفی تجربه‌گرایی منطقی (logical empiricism) و «کارل پوپر» و پیروان وی تاثیر پذیرفته است.

در مقابل، طرفداران فرار رفتارگرایی در انتقاد از رفتارگرایی بیشتر به آثار منتقدان «همپل»، «نیگل» و «پوپر»، و به طور اخص به کتاب «ساختار انقلابهای

(orthodox) و دیگری نمونه عالی بنیادگرا (رادیکال). سیر تکوین نمونه عالی اول به ترتیب عبارت است از اندیشه آزادگرایی (لیبرال)، سنت اثبات گرایی، و رفتارگرایی. سیر تکوین نمونه عالی دوم نیز به ترتیب عبارت است از اندیشه مارکسیستی، سنت تاریخ گرایی، و فرا رفتارگرایی.

تاریخ گرایی در اواخر قرن نوزدهم از آلمان سربرآورد و «هگل»، «مارکس»، و عده‌ای دیگر آن را پیشه کردند. تاریخ گرایی با تاریخ سروکار دارد و گاه دیدگرایی (perspectivism)، ذهن‌گرایی، نسبی گرایی، و ابزاری‌گرایی (instrumentalism) خوانده می‌شود.

تاریخ گرایی غالباً روی نظریه تکاملی، تک خطی و جبرگرا (determinist) تکیه داشته است. تاریخ‌گرایان برخلاف اثبات‌گرایان معتقدند که داده‌های حسی در شرایطی فارغ از جهت‌گیری به دست نمی‌آید. ذهن، منفعل نیست، بلکه فعال است و براساس آگاهی قبلی، دست به گزینش زده و به تجربه شکل می‌دهد. هیچکس نمی‌تواند با قطعیت بگوید که آیا منبع تجربه با جهان عینی همخوانی دارد یا نه. بعلاوه، تاریخ‌گرایان استدلال می‌کنند که در مورد جهان عینی، نه یک نگرش واحد بلکه نگرشهای متعددی وجود دارد. در هر عصر یا فرهنگی، جهان بینی متفاوتی به چشم می‌خورد. حقیقت، به جهان بینی حاکم بر عصر یا فرهنگ فرد بستگی دارد.

بنابراین، جهان بینی‌ها نه مطلق که نسبی و موقتی‌اند. شیوه فکری دوم یعنی اثبات گرایی در واکنش نسبت به تاریخ گرایی بوجود آمد. «دیوید هیوم» منادی اصلی اثبات گرایی است. این شیوه فکری از تجربه گرایی سنتی بریتانیا سربرآورد. «اگوست کنت»، تا حدودی تحت تاثیر «هنری سن-سیمون» (که روی علم، دانش، و تکنولوژی تأکید می‌کرد)، برخی از اصول اثبات گرایی را بسط داد. اینان همراه با اندیشمندان دیگر، پاره‌ای از اصول اثبات گرایی را تدوین کردند، اصولی که امروزه بر علم تجربی تکیه می‌کند.

همان گونه که گفته شد، نمونه عالی متعارف شامل سنت گرایی و بویژه تجربه گرایی منطقی می‌گردد که بسیاری از متفکران اثبات‌گرای اواخر قرن نوزدهم و رفتارگرایان اواسط قرن بیستم را به خود جذب کرده است. تا حدی، نمونه عالی متعارف به عنوان واکنشی در مقابل ماهیت غیرتطبیقی، توصیفی قوم مدارانه، و ایستای رویکرد سنتی بوجود آمد. این نمونه عالی با اندیشه سیاسی سنتی، و از جمله مارکسیسم، که قائل به وجود پیوندی متقابل میان واقعیت و ارزش بود، تعارض داشت. سرانجام، نمونه عالی متعارف، به رغم طرفداری آن از غیر ایدئولوژیک بودن تحقیق و پژوهش، در واقع پاره‌ای از اصول آزادی‌گرایانه (لیبرال) - مثل جدایی دین از سیاست - را پذیرفت.

آزادی‌گرایی و اثبات گرایی آشکارا بر علم سیاست سوار بوده، ولی سنت تاریخ گرایی ضداثباتی و تلاش برای تثبیت یک نمونه عالی بنیادگرا امروزه بیش از پیش قوت گرفته است. تاریخ گرایی، اعتقاد اثبات‌گرایان به ماهیت پیشرفتی علم را زیر سؤال برد. به نظر تاریخ‌گرایان، علم را براساس تاریخ باید شناخت. «توماس کوهن» نماینده موضع ضد اثباتی مورخان معاصر تاریخ علم است. گرایش فرار رفتارگرایان به مرتبط ساختن تعبیر تاریخ‌گرایانه و پیشرفت‌گرایانه گذشته با نگرشی ضد اثباتی به سیاست ایالات متحده، در آثار پاره‌ای از دانشمندان علم سیاست هیداست. انقلاب بر ضد اثبات گرایی، بر نظرات «کوهن» متکی بوده و تبیین قیاسی بر پایه برداشت اثبات‌گرایانه از علم و علوم اجتماعی را مورد حمله قرار داده است. براساس مدل قیاسی، منطق علوم اجتماعی باید با منطق علوم طبیعی مطابقت کند.

در قلمرو نمونه عالی متعارف، به اندیشمندان زیر می‌توان اشاره کرد: اثبات‌گرایانی چون «دیوید هیوم»، «اگوست کنت» و «هربرت اسپنسر»؛ در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، افرادی نظیر «گانتانوموسکا»، «ویلفردو پاره-تو»، «روبرتو میشلز»، «ماکس وبر»، «آرتور بنتلی»، «دیوید رومن»، «جیمز برایس»، و «کارل فریدریش»؛ و رفتارگرایانی مانند «تالکوت پارسونز»، «دیوید ایستون»، «ماریون لوی»، «رابرت مرتون»، «گابریل آلموند»، «سیدنی وریبا»، «فلوید هانتز»، «سی. رایت میلز»، «رابرت دال»، «لونیس هارتس»، «دانیل پل»، و «سیمور مارتین لیپست». در قلمرو نمونه عالی بنیادگرا نیز به متفکران و جریانهای زیر می‌توان اشاره کرد:

تاریخ‌گرایانی چون «گئورگ ویلهلم فریدریش هگل»، «کارل مارکس»، «فریدریش انگلس»، «کارل مانهایم»؛ دو جریان تاریخ‌گرای مکتب

نمونه عالی را مفهوم حاکمیت کشورها و در نتیجه هرج و مرج بین‌المللی تشکیل می‌دهد: «وضع طبیعی» (state of nature). مفاهیم همزاد حاکمیت مستقل کشورها و هرج و مرج بین‌المللی، در مرحله سنت گرایی شالوده سه نظریه مرتبط را تشکیل داده است: ۱- نظریه حکومت جهانی: اگر هرج و مرج ریشه منازعات بین‌المللی است، پس برای رهایی از این وضع نامطلوب باید بین کشورها قراردادی اجتماعی منعقد گردد که حاکمیت‌های جداگانه را از میان برده و یک حکومت جهانی برخوردار از حاکمیت واحد را بنیان نهد. «دانت» از برجسته‌ترین طرفداران این نظریه بود. ۲- نظریه توازن قدرت، که براساس آن، وضع طبیعی لزوماً متضمن جنگ نیست و مبارزه قدرت عمدتاً به ایجاد تعادلی کلی میان کشورها می‌انجامد: «دست نامرئی» ۳- نظریه امنیت دسته جمعی، که روی انعقاد قراردادی رسمی مبنی بر مقابله دسته جمعی با هرگونه تجاوزی تأکید می‌کند. از نظر بسیاری از محققان، بین این سه نظریه پیوندی اساسی وجود دارد. «آی.ال.کلود» توازن قدرت، امنیت دسته جمعی، و حکومت جهانی را «مراحل متوالی یک پیوستار» می‌داند که طی آن تمرکز قدرت و اقتدار به ترتیب از حداقل به حداکثر می‌رسد. بدین ترتیب، استعاره‌های مشترک نظریه‌های سنتی را هرج و مرج، وضع طبیعی، قرارداد اجتماعی، و توازن تشکیل می‌دهد.

نمونه عالی سنتی با سومین «تصور» والتس از جهان انطباق دارد. «والتس» سه نوع «تصور» یا نگرش به جهان را مطرح می‌کند. تصور اول به طبیعت انسان، و تصور دوم به نوع حکومتها معطوف است. در تصور سوم نیز به روابط دولتها در سطح نظام بین‌الملل توجه می‌شود نه به ساختار، افراد، و گروههای درونی دولتها. غیر از سه نظریه بالا، سایر نظریه‌ها مثل اندیشه جامعه بین‌المللی و نظریه جامعه جهانی، نظریه‌های مبتنی بر طبع بشر، اندیشه آزادگرایی (لیبرالیسم)، نظریه‌های امپریالیسم، نظریه ژئوپولیتیک، و نظریه کارکرد گرایی - یا انحراف چندانی از نمونه عالی سنتی ندارند و یا از جایگاهی حاشیه‌ای برخوردارند.

نمونه عالی سنتی تا اواسط دهه ۱۹۵۰ حاکم بود و آنگاه با رویکردهای رقیبی روبرو شد. جدال بین واقعگرایی و آرمانگرایی حاکی از اختلافی در درون چارچوب نمونه عالی سنتی بود و شکاف میان این دو دیدگاه در راستای اختلاف میان نظریه توازن قدرت (از یکسو) و نظریه‌های حکومت جهانی، جامعه جهانی، و امنیت دسته جمعی (از سوی دیگر) قرار دارد.

در دهه ۱۹۵۰، انقلاب علمی یا انقلاب رفتاری رخ داد. به نظر «کلوس نور» و «جیمز روزن»، مجادله دو نمونه عالی رفتاری و سنتی، مجادله‌ای روش شناختی است نه ماهوی؛ مساله محوری، شیوه تحلیل است نه مضمون تحقیق. ولی پائین آوردن تفاوت رفتارگرایی و سنت گرایی تا حد یک تفاوت صرفاً روش شناختی، نادرست است. «کوهن» انقلابهای علمی را به عنوان برخوردی میان «جهان بینی‌ها» توصیف می‌کند. «روشهای» متفاوت نگرستن به جهان، تا حدودی «جهان‌های» متفاوتی را به ما نشان می‌دهد. از این گذشته، برداشت این دو نمونه عالی از ماهیت نظام بین‌الملل، متفاوت است. سنت‌گرایان با پیروی از استعاره هرج و مرج بین‌المللی، روی تفاوت اساسی سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل، تأکید می‌کنند، حال آنکه اکثر رفتارگرایان به این امر باور ندارند. با اینحال، عناصر روش شناختی و ماهوی این دو نمونه عالی متعارض، عموماً در قالب الگویی مشترک در می‌آیند، و این امر به خاطر هرج و مرج منحصر به فرد حاکم بر موضوع مورد مطالعه می‌باشد.

در مورد فرار رفتارگرایی نیز باید گفت که این جریان نشانگر مخالفت شدید با روش‌شناسی رفتارگرایی و در مقابل تقویت نمونه عالی ماهوی آن - یعنی توجه به سایر بازیگران غیر از دولتها - است (لیهارت، ۱۹۷۴).

«رونالد چیلکوت» (۱۹۸۱) با اشاره به سه رویکرد سنتی، رفتاری، و فرار رفتاری در علم سیاست، ادعا می‌کند که این سه رویکرد با تعریف «توماس کوهن» از نمونه‌های عالی انطباق کامل ندارد و همچنان صرفاً به عنوان رویکرد شناخته می‌شود. با اینحال، در درون این رویکردها، تلاش برای یافتن یک نمونه عالی غالب بوضوح دیده می‌شود. در علم سیاست دو شیوه فکری اساسی وجود دارد، یکی تاریخ گرایی و دیگری اثبات گرایی. هر یک از این دو شیوه به یک نمونه عالی غالب در سیاست مربوط می‌شود، یکی نمونه عالی متعارف

متغیرها به عنوان اجزاء يك نظام، به صورت منزوی و منفرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. ثانیاً، در علوم اجتماعی اثباتی، تنها به مشاهده کنترل شده رفتار در شرایطی تکرار پذیر توجه می‌شود، حال آنکه علوم اجتماعی دیالکتیکی مدعی است که اتکاء به چنین تجربه محدودی، با نظریه‌پردازی اجتماعی سازگار نیست. ثالثاً، علوم اجتماعی اثباتی قائل به دوگانگی واقعیت و ارزش بوده و بر این فرض است که نظریه پردازی باید تنها براساس امور واقع مبتنی باشد. علوم اجتماعی دیالکتیکی ابداع مدعی نیست که فرضیه‌ها و مفاهیم را می‌توان براساس شواهد تجربی محض تصدیق یا ابطال کرد (چیلکوت، ۱۹۸۱).

«بوجین میلر» (۱۹۷۲) نیز در مقاله بسیار جالبی، پس از بررسی منازعه و سنت اثبات گرای و تاریخ‌گرایی در دو عرصه معرفت‌شناسی (قرن نوزدهم) و فلسفه علم (قرن بیستم)، اشاره می‌کند که در حوزه علم سیاست در آمریکا، در نیمه دوم قرن حاضر چهار جریان تاریخ‌گرایانه ظاهر شده است:

(۱) اندیشه ضداثباتی در فلسفه و تاریخ علم، (۲) اندیشمندان متأثر از «کارل مانهایم» در جامعه‌شناسی معرفتی، (۳) پدیدارشناسی وجودی (existential phenomenology)، و (۴) اندیشه «فریدریش نیچه».

آنگاه، «میلر» پس از بحث پیرامون این جریان‌ها، می‌گوید که اعتقاد به ناتوانی هردو سنت اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی در ایجاد شالوده‌رضایت بخشی برای تحقیقات سیاسی، باعث شده است که مجدداً رویکردهای سنتی فلسفه سیاسی مورد توجه قرار گیرد. (دنباله دارد)

جامعه‌شناسی شیکاگو و جامعه‌شناسی انتقادی معاصر؛ و پیشرفت‌گرایانی مثل «چارلز برد» و «فردریک جکسون ترنر».

چیلکوت سپس به بررسی عقاید «کارل مارکس» و «ماکس وبر» به عنوان دو تن از اولین متفکرانی که بر دو نمونه عالی متعارف و بنیادگرا نفوذ بسیار داشته‌اند می‌پردازد. آنگاه، اشاره می‌کند که نمونه عالی متعارف، با تمام رگه‌های اثبات‌گرایانه‌اش همچنان بر علوم اجتماعی امریکا سلطه دارد. هرچند اندیشه «اگوست کنت» و احتمالاً «سن - سیمون» (صرفنظر از سایرین) اساس این نمونه عالی را تشکیل میدهد، ولی اندیشه «وبر» بخصوص، بدان گونه که توسط (پارسونز) وارد جامعه‌شناسی و علم سیاست در آمریکا شده، به اثبات‌گرایی قوت بیشتری می‌بخشد.

در مقابل، تاثیر تاریخ‌گرایی بر نمونه عالی بنیادگرا، و بویژه تاثیر اندیشه دیالکتیکی «هگل» و «مارکس»، شیوه تفکر دیگری را در مورد جهان معاصر بوجود آورده است. ظاهراً این سنت دیالکتیکی علوم اجتماعی اکنون در حصار اندیشه آلمانی مانده است. در واقع، هرچند در حوزه علوم اجتماعی آمریکا، چندان وقعی به يك نمونه عالی جایگزین نمی‌گذارند، ولی امروزه در آلمان بحثها پیرامون تمایز نگرشهای اثباتی و دیالکتیکی دور می‌زند. «گرهارد هوفمان» به پاره‌ای از این تمایزات اشاره کرده است. اولاً، در علوم اجتماعی دیالکتیکی، شناخت از شناسنده جدا نشده و در عوض کل جهان بررسی می‌شود. در مقابل، در علوم اجتماعی اثباتی به ذرات و اجزاء توجه شده و

● یادداشت‌ها

(۱) به گفته جوهری (۱۹۸۹)، به طور کلی سه نوع نظریه سیاسی داریم: تجویزی یا هنجار آفرین، تجربی، و فراتجربی. نظریه پرداز «تجویزی» جلوه يك «فلسوف سیاسی» را به خود می‌گیرد. نظریه تجویزی به ناهای ذهنی، منافی‌یکی، و ارزشی نیز خوانده می‌شود، چه این نوع نظریه در سیاست به دنیای اخلاق و فلسفه بسیار نزدیک است. نظریه پرداز تجویزی با سیر در عالم تخیل می‌کوشد برای مسائل راه حلی آرمانی بیابد. وی عمدتاً با «بایدها» سروکار دارد. انتقادی که از این نظریه سیاسی شیده است، پیشینی (priority)، قیاسی، ذهنی، فرضی، انتزاعی، تخیلی، و آرمانی بودن آن است. این نوع نظریه براساس مفروضات آرمانی معینی مبتنی بوده و برای مسائل موجود راه حلی در يك چارچوب کامل یا آرمانی می‌جوید. نظریه پرداز «تجربی» جلوه يك «دانشمند سیاسی» را می‌یابد. در اینجا، نظریه پرداز با حقایق یا واقعیات سروکار دارد در نتیجه این نظریه را می‌توان «علمی» خواند.

پیدا است که نظریه تجربی به عنوان نظریه «علی» (causal) شناخته می‌شود. نظریه پرداز تجربی با «بودها» سروکار دارد و می‌کوشد برای مسائل راه حلی سیاسی بیابد. نظریه تجربی را باید توصیف تحلیلی واقعیت به حساب آورد. به عبارت دیگر، درحالی که نظریه تجویزی به جنبه «ذهنی» رفتار انسان توجه دارد، نظریه تجربی به رفتار «عینی» انسان نظر دارد. نظریه تجربی به جای ارزشها صرفاً به حقایق و واقعیات توجه می‌کند و می‌کوشد سیاست را به شیوه‌ای مطالعه کند که با حقایق بتوان آن را تصدیق نمود. برخلاف نظریه تجویزی که ارزش بار (value-laden) است، نظریه تجربی ارزش گریز (value-free) است. نظریه پرداز «فراتجربی» می‌کوشد تعارض حقایق و ارزشها را تعدیل و در عوض عالمی میان دو دنیای «ارزشها» و «حقایق» بنا کند. آنان هرگونه قضاوت علمی را نهائناً قضاوتی اخلاقی می‌دانند ولی البته در پی آن نیستند که به سنت گرای (که در آن ارزشها و اهداف از مقامی برتر برخوردار است) باز گردند.

هدف آنان صرفاً روشن ساختن نارسایی تجربه گرای محض است، چه این نوع تجربه گرای گسترده تحقیق سیاسی را بسیار محدود می‌کند. فراتجربه گرای به مرحله فرارفتار گرای تعلق دارد.

(۲) همانطور که جوهری (۱۹۸۹) می‌گوید، در مرحله سنت گرای، چهار رویکرد مطالعاتی را می‌توان مشاهده کرد: رویکرد تاریخی، رویکرد فلسفی یا اخلاقی، رویکرد حقوقی، و رویکرد نهادی.

(۳) برای مقایسه مفاهیم نمونه عالی (paradigm)، نظریه (theory)، رویکرد (approach)، روش (method)، فن (Technique)، مدل (model)، استراتژی (strategy)، و طرح تحقیقاتی (research design)، ر.ک.به:

- A) J.C. Johari. International Relations and Politics. (New Delhi: Sterling Publishers Private Ltd, 1989), pp.91-93.
B) David E. Apter. Introduction to Political Analysis. (New Delhi: Prentice Hall of India, 1978), PP.31-32.

(۴) ر.ک.به:

- A) David Easton. A Framework for Political Analysis.

(Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall, 1965), P.7.

B) David Easton. «The Current Meaning of Behaviouralism». in James C. Charles worth (ed.). Contemporary Political Analysis. (New York: Free Press of Glencoe, 1967), pp.11 - 31.

(۵) البته «کالبرگ» معتقد است که «تفهم» در زمینه مسأله تصدیق، تعارضی با رفتارگرایی نداشته و در تحقیقات رفتاری معاصر، روش تفهم رعایت شده است. به نظر وی، در علم سیاست همچون کلیه علوم تجربی، مفاهیم مورد استفاده نه صرفاً درون بینانه بلکه دارای اعتبار میان ذهنی بوده و صحت و سقم گزاره‌های مورد استفاده (هرچند عنصری از «تفهم» در مفاهیم آنها وجود دارد) به وسیله روشهایی بررسی می‌شود که در کلیه رشته‌های علمی یکسان است. بدین ترتیب، «کالبرگ» می‌کوشد میان سنت گرایان سازشی ایجاد کند.

(۶) به نظر جوهری، فرارفتار گرای احتمالاً بیشتر در پی اصلاح رفتارگرایی است تا نفی آن. فرارفتارگرایی به جای رد رفتارگرایی، می‌کوشد آن را در مسیر صحیحی بیندازد. فرارفتارگرایی پیش فرضهای تجربه گرای را انکار نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند آنها را با هنجارها و ارزشها درآمیزد (جوهری، ۱۹۸۹).

(۷) تعبیری که «منشیخ» و «فرگوسن» در مقاله خود ارائه کرده‌اند، برخلاف نظر آنها و با تمام عیوبی که دارد، با الگوی «کوهن» ناسازگار نیست. بعلاوه، همانطور که «بوجین میلر» (۱۹۷۲) اشاره می‌کند، «کوهن» پیشرفت گرا نیست. به گفته «میلر»، برخلاف برداشت اثبات‌گرایان از روند تکوین علم به عنوان روندی تدریجی و انباشتی، «کوهن» الگوی تاریخی تکوین علم را نشانگر تعویض نمونه‌های عالی به صورتی غیرانباشتی می‌داند.

(۸) در اینجا لازم به توضیح است که هم به دلیل تعاریف متفاوتی که «کوهن» در مورد نمونه عالی ارائه کرده و هم به خاطر برداشتهای متفاوتی که از نظریه وی صورت گرفته است، در مورد امکان انطباق مطالعات روابط بین الملل و علم سیاست با الگوی «کوهن» و اصطلاح نمونه عالی، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. به گفته «لیبارت»، توماس کوهن «مفهوم عام‌تر» نمونه عالی را چنین بیان می‌کند: منظومه منسجم و جامعی از باورها، ارزشها، فنون، و غیره که میان اعضای يك جامعه، مشترك است. «ام. مسترمن» با بررسی برداشتهای کوهن از نمونه عالی، نشان می‌دهد که کوهن نمونه عالی را به ۲۱ تعبیر به کار برده است ولی «مسترمن» استدلال می‌کند که این تعبیرها به سه گروه اصلی می‌توان تقسیم کرد: (۱) نمونه‌های عالی متافیزیکی یا فلسفی، که نشانگر شیوه‌های جامع و کلی نگریستن به موضوع مورد نظر، و به عبارت دیگر نشانگر «جهان بینی‌ها» است؛ (۲) نمونه‌های عالی جامعه شناختی، که به نظر «مسترمن» از «مجموعه عادات علمی» حکایت می‌کند که بین يك جامعه تحقیقاتی، مشترك است؛

(۳) نمونه‌های عالی سازه‌ای (construct paradigms) که عبارت است از نمونه‌های واقعی تحقیقات موفق که به عنوان مدل‌هایی برای فعالیتهای علمی بعدی به کار می‌رود. به نظر «لیبارت»، اصطلاح نمونه عالی را تنها در تعبیر عام‌تر و بخصوص در تعبیر فلسفی آن می‌توان در مورد الگوهای نظریه پردازی در روابط بین الملل به کار برد. نمونه عالی فلسفی، هم عام‌تر از نظریه است و هم مقدم بر آن. این همان چیزی است که «ام. یولانی» آن را «دید اکتشافی» (huristic vision) نامیده و به صورت بندی نظریه می‌انجامد.

(۹) چیلکوت قبلاً اشاره می‌کند که در اندیشه «وبر» هم عناصری از «تفهم» (verstehen) دیده می‌شود و هم عناصری از اثبات‌گرایی.

متغیرها به عنوان اجزاء يك نظام، به صورت منزوی و منفرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. ثانیاً، در علوم اجتماعی اثباتی، تنها به مشاهده کنترل شده رفتار در شرایطی تکرار پذیر توجه می‌شود، حال آنکه علوم اجتماعی دیالکتیکی مدعی است که اتکاء به چنین تجربه محدودی، با نظریه‌پردازی اجتماعی سازگار نیست. ثالثاً، علوم اجتماعی اثباتی قائل به دوگانگی واقعیت و ارزش بوده و بر این فرض است که نظریه پردازی باید تنها براساس امور واقع مبتنی باشد. علوم اجتماعی دیالکتیکی ابداع مدعی نیست که فرضیه‌ها و مفاهیم را می‌توان براساس شواهد تجربی محض تصدیق یا ابطال کرد (چیلکوت، ۱۹۸۱).

«بوجین میلر» (۱۹۷۲) نیز در مقاله بسیار جالبی، پس از بررسی منازعه و سنت اثبات گرای و تاریخ‌گرایی در دو عرصه معرفت‌شناسی (قرن نوزدهم) و فلسفه علم (قرن بیستم)، اشاره می‌کند که در حوزه علم سیاست در آمریکا، در نیمه دوم قرن حاضر چهار جریان تاریخ‌گرایانه ظاهر شده است:

(۱) اندیشه ضداثباتی در فلسفه و تاریخ علم، (۲) اندیشمندان متأثر از «کارل مانهایم» در جامعه‌شناسی معرفتی، (۳) پدیدارشناسی وجودی (existential phenomenology)، و (۴) اندیشه «فریدریش نیچه».

آنگاه، «میلر» پس از بحث پیرامون این جریان‌ها، می‌گوید که اعتقاد به ناتوانی هردو سنت اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی در ایجاد شالوده‌رضایت بخشی برای تحقیقات سیاسی، باعث شده است که مجدداً رویکردهای سنتی فلسفه سیاسی مورد توجه قرار گیرد. (دنباله دارد)

جامعه‌شناسی شیکاگو و جامعه‌شناسی انتقادی معاصر؛ و پیشرفت‌گرایانی مثل «چارلز برد» و «فردریک جکسون ترنر».

چیلکوت سپس به بررسی عقاید «کارل مارکس» و «ماکس وبر» به عنوان دو تن از اولین متفکرانی که بر دو نمونه عالی متعارف و بنیادگرا نفوذ بسیار داشته‌اند می‌پردازد. آنگاه، اشاره می‌کند که نمونه عالی متعارف، با تمام رگه‌های اثبات‌گرایانه‌اش همچنان بر علوم اجتماعی امریکا سلطه دارد. هرچند اندیشه «اگوست کنت» و احتمالاً «سن - سیمون» (صرفنظر از سایرین) اساس این نمونه عالی را تشکیل می‌دهد، ولی اندیشه «وبر» بخصوص، بدان گونه که توسط (پارسونز) وارد جامعه‌شناسی و علم سیاست در آمریکا شده، به اثبات‌گرایی قوت بیشتری می‌بخشد.

در مقابل، تاثیر تاریخ‌گرایی بر نمونه عالی بنیادگرا، و بویژه تاثیر اندیشه دیالکتیکی «هگل» و «مارکس»، شیوه تفکر دیگری را در مورد جهان معاصر بوجود آورده است. ظاهراً این سنت دیالکتیکی علوم اجتماعی اکنون در حصار اندیشه آلمانی مانده است. در واقع، هرچند در حوزه علوم اجتماعی آمریکا، چندان وقعی به يك نمونه عالی جایگزین نمی‌گذارند، ولی امروزه در آلمان بحثها پیرامون تمایز نگرشهای اثباتی و دیالکتیکی دور می‌زند. «گرهارد هوفمان» به پاره‌ای از این تمایزات اشاره کرده است. اولاً، در علوم اجتماعی دیالکتیکی، شناخت از شناسنده جدا نشده و در عوض کل جهان بررسی می‌شود. در مقابل، در علوم اجتماعی اثباتی به ذرات و اجزاء توجه شده و

● یادداشت‌ها

(۱) به گفته جوهری (۱۹۸۹)، به طور کلی سه نوع نظریه سیاسی داریم: تجویزی یا هنجار آفرین، تجربی، و فراتجربی. نظریه پرداز «تجویزی» جلوه يك «فلسوف سیاسی» را به خود می‌گیرد. نظریه تجویزی به نامهای ذهنی، منافیزیک، و ارزشی نیز خوانده می‌شود، چه این نوع نظریه در سیاست به دنیای اخلاق و فلسفه بسیار نزدیک است. نظریه پرداز تجویزی با سیر در عالم تخیل می‌کوشد برای مسائل راه حلی آرمانی بیابد. وی عمدتاً با «بایدها» سروکار دارد. انتقادی که از این نظریه سیاسی شیده است، پیشینی (priority)، قیاسی، ذهنی، فرضی، انتزاعی، تخیلی، و آرمانی بودن آن است. این نوع نظریه براساس مفروضات آرمانی معینی مبتنی بوده و برای مسائل موجود راه حلی در يك چارچوب کامل یا آرمانی می‌جوید. نظریه پرداز «تجربی» جلوه يك «دانشمند سیاسی» را می‌یابد. در اینجا، نظریه پرداز با حقایق یا واقعیات سروکار دارد در نتیجه این نظریه را می‌توان «علمی» خواند.

پیدا است که نظریه تجربی به عنوان نظریه «علی» (causal) شناخته می‌شود. نظریه پرداز تجربی با «بودها» سروکار دارد و می‌کوشد برای مسائل راه حلی سیاسی بیابد. نظریه تجربی را باید توصیف تحلیلی واقعیت به حساب آورد. به عبارت دیگر، درحالی که نظریه تجویزی به جنبه «ذهنی» رفتار انسان توجه دارد، نظریه تجربی به رفتار «عینی» انسان نظر دارد. نظریه تجربی به جای ارزشها صرفاً به حقایق و واقعیات توجه می‌کند و می‌کوشد سیاست را به شیوه‌ای مطالعه کند که با حقایق بتوان آن را تصدیق نمود. برخلاف نظریه تجویزی که ارزش بار (value-laden) است، نظریه تجربی ارزش گریز (value-free) است. نظریه پرداز «فراتجربی» می‌کوشد تعارض حقایق و ارزشها را تعدیل و در عوض عالمی میان دو دنیای «ارزشها» و «حقایق» بنا کند. آنان هرگونه قضاوت علمی را نهائناً قضاوتی اخلاقی می‌دانند ولی البته در پی آن نیستند که به سنت گرای (که در آن ارزشها و اهداف از مقامی برتر برخوردار است) باز گردند.

هدف آنان صرفاً روشن ساختن نارسایی تجربه گرای محض است، چه این نوع تجربه گرای گسترده تحقیق سیاسی را بسیار محدود می‌کند. فراتجربه گرای به مرحله فرارفتار گرای تعلق دارد.

(۲) همانطور که جوهری (۱۹۸۹) می‌گوید، در مرحله سنت گرای، چهار رویکرد مطالعاتی را می‌توان مشاهده کرد: رویکرد تاریخی، رویکرد فلسفی یا اخلاقی، رویکرد حقوقی، و رویکرد نهادی.

(۳) برای مقایسه مفاهیم نمونه عالی (paradigm)، نظریه (theory)، رویکرد (approach)، روش (method)، فن (Technique)، مدل (model)، استراتژی (strategy)، و طرح تحقیقاتی (research design)، ر.ک.به:

- A) J.C. Johari. International Relations and Politics. (New Delhi: Sterling Publishers Private Ltd, 1989), pp.91-93.
B) David E. Apter. Introduction to Political Analysis. (New Delhi: Prentice Hall of India, 1978), PP.31-32.

(۴) ر.ک.به:

- A) David Easton. A Framework for Political Analysis.

(Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall, 1965), P.7.

B) David Easton. «The Current Meaning of Behaviouralism». in James C. Charles worth (ed.). Contemporary Political Analysis. (New York: Free Press of Glencoe, 1967), pp.11 - 31.

(۵) البته «کالبرگ» معتقد است که «تفهم» در زمینه مسأله تصدیق، تعارضی با رفتارگرایی نداشته و در تحقیقات رفتاری معاصر، روش تفهم رعایت شده است. به نظر وی، در علم سیاست همچون کلیه علوم تجربی، مفاهیم مورد استفاده نه صرفاً درون بینانه بلکه دارای اعتبار میان ذهنی بوده و صحت و سقم گزاره‌های مورد استفاده (هرچند عنصری از «تفهم» در مفاهیم آنها وجود دارد) به وسیله روشهایی بررسی می‌شود که در کلیه رشته‌های علمی یکسان است. بدین ترتیب، «کالبرگ» می‌کوشد میان سنت گرایان سازشی ایجاد کند.

(۶) به نظر جوهری، فرارفتار گرای احتمالاً بیشتر در پی اصلاح رفتارگرایی است تا نفی آن. فرارفتارگرایی به جای رد رفتارگرایی، می‌کوشد آن را در مسیر صحیحی بیندازد. فرارفتارگرایی پیش فرضهای تجربه گرای را انکار نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند آنها را با هنجارها و ارزشها درآمیزد (جوهری، ۱۹۸۹).

(۷) تعبیری که «منشیخ» و «فرگوسن» در مقاله خود ارائه کرده‌اند، برخلاف نظر آنها و با تمام عیوبی که دارد، با الگوی «کوهن» ناسازگار نیست. بعلاوه، همانطور که «بوجین میلر» (۱۹۷۲) اشاره می‌کند، «کوهن» پیشرفت گرا نیست. به گفته «میلر»، برخلاف برداشت اثبات‌گرایان از روند تکوین علم به عنوان روندی تدریجی و انباشتی، «کوهن» الگوی تاریخی تکوین علم را نشانگر تعویض نمونه‌های عالی به صورتی غیرانباشتی می‌داند.

(۸) در اینجا لازم به توضیح است که هم به دلیل تعاریف متفاوتی که «کوهن» در مورد نمونه عالی ارائه کرده و هم به خاطر برداشتهای متفاوتی که از نظریه وی صورت گرفته است، در مورد امکان انطباق مطالعات روابط بین الملل و علم سیاست با الگوی «کوهن» و اصطلاح نمونه عالی، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. به گفته «لیبارت»، توماس کوهن «مفهوم عام‌تر» نمونه عالی را چنین بیان می‌کند: منظومه منسجم و جامعی از باورها، ارزشها، فنون، و غیره که میان اعضای يك جامعه، مشترك است. «ام. مسترمن» با بررسی برداشتهای کوهن از نمونه عالی، نشان می‌دهد که کوهن نمونه عالی را به ۲۱ تعبیر به کار برده است ولی «مسترمن» استدلال می‌کند که این تعبیرها به سه گروه اصلی می‌توان تقسیم کرد: (۱) نمونه‌های عالی متافیزیکی یا فلسفی، که نشانگر شیوه‌های جامع و کلی نگریستن به موضوع مورد نظر، و به عبارت دیگر نشانگر «جهان بینی‌ها» است؛ (۲) نمونه‌های عالی جامعه شناختی، که به نظر «مسترمن» از «مجموعه عادات علمی» حکایت می‌کند که بین يك جامعه تحقیقاتی، مشترك است؛

(۳) نمونه‌های عالی سازه‌ای (construct paradigms) که عبارت است از نمونه‌های واقعی تحقیقات موفق که به عنوان مدل‌هایی برای فعالیتهای علمی بعدی به کار می‌رود. به نظر «لیبارت»، اصطلاح نمونه عالی را تنها در تعبیر عام‌تر و بخصوص در تعبیر فلسفی آن می‌توان در مورد الگوهای نظریه پردازی در روابط بین الملل به کار برد. نمونه عالی فلسفی، هم عام‌تر از نظریه است و هم مقدم بر آن. این همان چیزی است که «ام. یولانی» آن را «دید اکتشافی» (huristic vision) نامیده و به صورت بندی نظریه می‌انجامد.

(۹) چیلکوت قبلاً اشاره می‌کند که در اندیشه «وبر» هم عناصری از «تفهم» (verstehen) دیده می‌شود و هم عناصری از اثبات‌گرایی.

اسرائیلی - فلسطینی را در هر زمان که صلاح بداند متوقف کند، مخصوصاً اگر با منافع سیاسی و امنیتی اسرائیل در تعارض باشد یا موجب آشوب در داخل اسرائیل شود.

○ بخش ۲ - همکاری امنیتی

۱- سازمان آزادیبخش فلسطین یا حکومت خودمختار انتقالی فلسطینی حق تأسیس ارتش نظامی فلسطین ندارد و حفاظت از مرزها برعهده ارتش اسرائیل خواهد بود.

۲- ارتش اسرائیل کنترل و حفاظت مرزهای خودمختار فلسطینی را در داخل دولت اسرائیل برعهده خواهد داشت.

۳- فلسطینیان در منطقه خودمختار قبل از دریافت مجوز از دستگاه امنیتی اسرائیل حق حمل یا نگهداری سلاحهای گرم و مواد منفجره، مواد شیمیایی و سمی را ندارند.

۴- امنیت داخلی مناطق حکومت خودمختار فلسطینی با نیروهای انتظامی فلسطینی است که حقوق و اسلحه خود را از وزارت دفاع اسرائیل از طریق حکومت خودمختار دریافت خواهند کرد. به علاوه پلیس فلسطین طبق برنامه و نظام داخلی پلیس اسرائیل انجام وظیفه خواهد کرد.

۵- حکومت خودمختار فلسطین حق ایجاد سازمانها یا احزاب یا جنبش را ندارد و تعهد می کند که در جهت سرکوب هرگونه تلاش آشکار یا مخفیانه برای تشکیل سازمانهای تروریستی فلسطین اقدام کند.

۶- شهروندان فلسطینی منطقه حکومت خودمختار جز با مجوز قبلی وزارت کشور اسرائیل حق ورود به سرزمین اسرائیل را ندارند.

۷- حکومت اسرائیل حفاظت از مسئولان خودمختار فلسطین را در مناطق خودمختار در برابر هرگونه خطر خارجی و داخلی یا مخالفان یهودی برعهده می گیرد.

۸- حکومت خودمختار تعهد می کند که لیست اسامی گروههای فلسطینی را اعم از مذهبی و غیره که با پیمان صلح مخالفند، ظرف سه ماه از اجرای این پیمان در اختیار اسرائیل قرار داده و فعالیت این گروهها را تحت کنترل قرار دهد.

۹- سازمان آزادیبخش یا حکومت خودمختار فلسطینی متعهد می شود که کلیه سازمانهای تروریستی در مناطق خودمختار را منحل کند و همراه با تحویل سلاحهای آنان، اطلاعات لازم در مورد مخفیگاههای اسلحه را در اختیار اسرائیل قرار دهد.

۱۰- حکومت اسرائیل تعهد می کند که حفاظت جان فرماندهان سازمان آزادیبخش را که علاقه به اقامت در اسرائیل یا مناطق خودمختار دارند تأمین کند.

○ بخش ۳ - همکاری اقتصادی - بازرگانی و مالی

۱- حکومت اسرائیل تعهد می کند که از اقتصاد مناطق خودمختار فلسطینی حمایت کند.

۲- حکومت خودمختار فلسطینی با سرمایه گذاری و ایجاد پروژه های بازرگانی و صنعتی توسط سرمایه داران اسرائیلی در مناطق خودمختار موافق است.



متن کامل

توافقنامه ساف - رژیم صهیونیستی در مورد تشکیل دولت انتقالی در منطقه اریحا - غزه

● با شناسائی اسرائیل از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین و امضای موافقتنامه مربوط به خودمختاری محدود و مشروط غزه و اریحا، مبارزات خونین و دهها ساله مردم ستمدیده فلسطین و آرمانهای بر حق آنان نادیده گرفته شد.

از آنجا که بدون شك این رویداد سرآغاز دگرگونی اساسی در روابط کشورهای عرب با رژیم صهیونیستی و موجد تحولات بزرگی در اوضاع سیاسی منطقه خواهد بود، متن موافقتنامه ساف - اسرائیل برای آگاهی خوانندگان ارجمند درج می گردد.

○ ○ ○

○ بخش ۱ - همکاری سیاسی

۱- سازمان آزادیبخش فلسطین با اعتراف به موجودیت دولت اسرائیل، حقوق ملت یهود را در سرزمین فلسطین به رسمیت شناخته و اسرائیل نیز سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان دولت خودمختار انتقالی آینده برای فلسطینیها بعد از انجام انتخابات به رسمیت می شناسد.

۲- سازمان آزادیبخش فلسطین کلیه حملات تبلیغاتی علیه اسرائیل را متوقف کرده و متعهد می شود که با هرگونه حمله سیاسی و نظامی که اسرائیل یا شهروندانش را تهدید کند، رویارویی کند.

۳- سازمان آزادیبخش فلسطین پایبندی خود را به حفظ سلامت شهروندان اسرائیلی در مناطق غزه، اریحا، یهودا و ساسرا - کرانه باختری - اعلام کرده و هیچ مخالفتی با ایجاد شهرکهای یهودی نشین با نظارت حکومت خودمختار انتقالی فلسطینی ندارد.

۴- اسرائیل متعهد می شود که حکومت خودمختار انتقالی فلسطینی را در سالهای خودگردانی از نظر سیاسی و مادی حمایت کند.

۵- حکومت خودمختار فلسطینی حق هیچ گونه فعالیت سیاسی خارجی و ایجاد سفارتخانه مستقل فلسطینی در سالهای خودگردانی را ندارد و بدین ترتیب کلیه سفارتخانه های قبلی فلسطین تعطیل خواهد شد. می توان در مورد اشتغال فلسطینیان در سفارتخانه های اسرائیل به عنوان کارگزاران امور فلسطینیان مربوط به حکومت خودمختار توافق کرد.

۶- فلسطینیان حق ایجاد حکومت سیاسی مستقل، چاپ اسکناس فلسطینی یا گذرنامه های مستقل فلسطینی را ندارند.

۷- فلسطینیان ساکن غزه و اریحا می توانند از گذرنامه های اسرائیلی که در آن هويت فلسطینی قید شده برخوردار شوند.

۸- اعضای حکومت خودمختار انتقالی فلسطین گذرنامه های - ویژه - اسرائیلی یا قید هويت فلسطینی خواهند داشت.

۹- سازمان آزادیبخش فلسطین یا حکومت خودمختار انتقالی فلسطینی در فرصت پنج ساله حکومت خودمختار حق درخواست بازگشت آوارگان فلسطینی را که به اردن، سوریه، لبنان یا مصر پناه برده اند، ندارد.

همچنین فلسطینیانی که قبلاً اقدامات نظامی یا سیاسی علیه دولت اسرائیل انجام داده اند تا دریافت برگه خوشرفتاری از سرویس امنیتی اسرائیل حق بازگشت ندارند.

۱۰- حکومت اسرائیل حق دارد اجرای هر یک از توافقنامه های دوجانبه

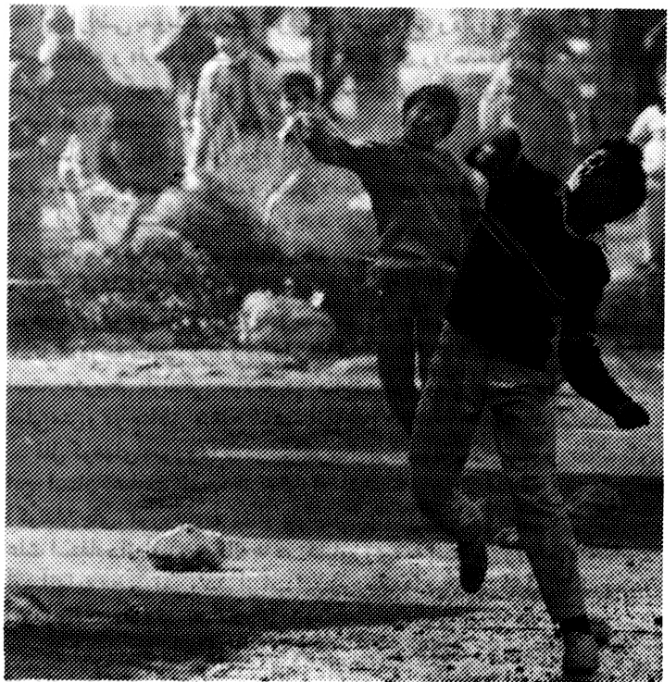
خارج یا اجازه بازگشت به داخل را فراهم خواهد کرد.
 ۱۶- حکومت خودمختار فلسطینی تعهد می کند که اسرائیل را در راه دستیابی به پروژه های بازرگانی و اقتصادی در کشورهای عربی پس از امضای پیمان صلح با دیگر کشورهای عربی یاری دهد.
 ۱۷- فلسطینیان در مناطق خودمختار باید ترویج کالاها و صنایع اسرائیل و تحصیل در دانشگاه های اسرائیلی را در اولویت قرار دهند.

بخش ۴ - همکاری تبلیغاتی

۱- سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت اسرائیل توافق می کنند که حملات تبلیغاتی علیه یکدیگر را متوقف کنند.
 ۲- فلسطینیان و اسرائیل توافق می کنند که تبلیغات مشترک خود را برای مبارزه با بنیادگرایان و تروریستها در اسرائیل و دیگر کشورهای عربی بکار گیرند و همچنین در جهت مبارزه با دشمنان روند صلح اسرائیل و فلسطین تلاش کنند.
 ۳- طرفین توافق می کنند که به حملات خصمانه علیه یهودیان و صهیونیسم جهانی پایان دهند و حق تاریخی آنها در فلسطین را به رسمیت بشناسند.
 ۴- فلسطینیان حق ایجاد فرستنده رادیویی و تلویزیونی و انتشار روزنامه با موافقت حکومت خودمختار و مراعات قانون تبلیغات اسرائیل را دارا می باشند.

بخش ۵ - امور ویژه

۱- حکومت خودمختار انتقالی فلسطین حق دخالت در امور داخلی یا سیاست خارجی دولت اسرائیل را ندارد.
 ۲- حکومت خودمختار فلسطینی حق ایجاد وزارتخانه یا هیأت رسمی یا پلیس تشریفاتی و غیره که سمبل یک دولت مستقل باشد نداشته و در این زمینه باید از رؤسا و پادشاهان کشورها بخواهد که پرچم اسرائیل را در کنار پرچم فلسطین بر فراز دقافر و نمایندگیهای رسمی فلسطین نصب کنند.
 ۳- دولت اسرائیل می تواند فعالیت حکومت خودمختار را تحت مراقبت و کنترل قرار داده و در صورت مشاهده اعمال غیرقانونی نمایندگانی برای نظارت بر حکومت خودمختار تعیین کند.
 ۴- دولت اسرائیل و دستگاههای امنیتی آن حق دارند عناصر فلسطینی و اسرائیلی تحت تعقیب را در مناطق خودمختار تحت پیگرد قرار دهند بدون این که حکومت خودمختار در جریان امر قرار گیرد. پس از رفع مسائل امنیتی، جریان به اطلاع حکومت خودمختار خواهد رسید.
 ۵- دولت اسرائیل حق دارد فلسطینیان اریحا و غزه را که در خارج بسر می برند بخاطر مسائل امنیتی از بازگشت منع کند.
 ۶- فلسطینیان ساکن اردوگاههای منطقه خودمختار حق ندارند درخواست بازگشت به زادگاه اصلی خود کنند. براساس توافقی میان دولت اسرائیل و حکومت خودمختار در آینده در حد مناسب به آنان کمک خواهد شد.
 ۷- فلسطینیان به هیچ وجه حق دخالت در جریان مهاجرت یهودیان به اسرائیل را نداشته و توافق در مورد ایجاد شهرکهای یهودی نشین در مناطق خودمختار میان طرفین صورت خواهد گرفت.
 ۸- دولت اسرائیل می تواند پس از پایان دوره خودمختاری طی یک همه پرسی در مناطق خودمختار فلسطینی یکی از سه وضعیت «استقلال کامل» یا «تشکیل دولت فدرال با اسرائیل» یا «کنفدرالیزم با اردن» را تعیین کند. رأی ساکنین منطقه خودمختار نهایی و غیرقابل تجدید خواهد بود.
 ۹- دولت اسرائیل می تواند به ساکنان منطقه خودمختار شناسنامه اسرائیلی بدون ذکر اهلیت فلسطینی بدهد.
 ۱۰- ارتش اسرائیل می تواند به عملیات امنیتی، استقرار و حراست در مناطق عربی مجاور دست زده بدون این که به حکومت خودمختار اطلاع دهد. فلسطینیان حق دخالت در فعالیت ارتش اسرائیل در مناطق عربی مجاور را ندارند.
 ۱۱- در صورت بروز خصومت نظامی - سیاسی یا تبلیغاتی با هر دولت عربی مجاور اسرائیل، فلسطینیان در منطقه خودمختار حق دخالت یا دشمنی با اسرائیل را نداشته و باید خود را از هرگونه درگیری میان اسرائیل و همسایگانش دور نگه دارند.



۳- دولت اسرائیل بودجه خاصی برای اعضای حکومت خودمختار فلسطینی و خانواده آنان و از جمله برای تحصیل فرزندانشان اختصاص می دهد.
 ۴- فلسطینیان حق دارند بانکهای اختصاصی یا مشترک با اسرائیل در مناطق خودمختار تأسیس کنند.
 ۵- حکومت خودمختار فلسطینی می تواند در مناطق خودمختار عوارض و مالیات بگیرد.
 ۶- حکومت خودمختار فلسطینی خرید و فروش زمین در مناطق خودمختار برای شهروندان اسرائیلی را مجاز می داند و تسهیلات لازم برای ثبت مالکیت آنها ایجاد خواهد کرد.
 ۷- فلسطینیان حق ایجاد یک فرودگاه غیرنظامی در غزه را دارند که امنیت این فرودگاه توسط نیروی مشترک فلسطینی - اسرائیلی تأمین خواهد شد.
 ۸- دولت اسرائیل مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی و اقتصادی در مناطق خودمختار فلسطینی را برعهده دارد و حکومت خودمختار فلسطینی حق دریافت هیچ گونه کمک رسمی یا غیررسمی بدون اطلاع قبلی دولت اسرائیل را ندارد. این کمکها باید در بودجه کل دولت اسرائیل منظور شود.
 ۹- بودجه حکومت خودمختار فلسطینی جزء جدایی ناپذیر بودجه دولت اسرائیل خواهد بود که تحت عنوان توسعه و عمران مناطق خودمختار منظور خواهد شد.
 ۱۰- حکومت خودمختار فلسطینی حق ندارد هیچ گونه پیمان یا موافقتنامه مربوط به پروژه های اقتصادی یا مالی یا بازرگانی را بدون بررسی قبلی آن از سوی دولت اسرائیل امضاء کند.
 ۱۱- پول رایج رسمی در اسرائیل و مناطق خودمختار فلسطینی (شیکل) اسرائیل خواهد بود.
 ۱۲- صادرات و واردات هرگونه کالا و مواد غیرنظامی در مناطق خودمختار فلسطینی از طریق وزارت بازرگانی و وزارت خارجه اسرائیل انجام می شود و حکومت خودمختار به تنهایی حق انجام آن را ندارد.
 ۱۳- حکومت خودمختار فلسطینی حق به کارگیری ارزهای خارجی یا گرفتن وام را ندارد، مگر این که با قوانین بازرگانی و مالی اسرائیل منطبق باشد.
 ۱۴- دولت خودمختار فلسطینی حق هیچ گونه فعالیت مالی - اقتصادی و بازرگانی با فلسطینیان مقیم خارج منطقه خودمختار یا فلسطینیان مقیم کشورهای مجاور را ندارد و ارسال هرگونه کمک به فلسطینیان باید از طریق پیمان مستقیم میان اسرائیل و کشورهای عربی میزبان انجام شود.
 ۱۵- دولت اسرائیل در جهت ایجاد زمینه های کار و تجارت میان فلسطینیها و کشورهای نفتخیز عرب تلاش می کند و زمینه بکارگیری تخصص فلسطینیان در